بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 24 مهر 1389.

بحث سر وجه تقدیم حاکم بر محکوم بود. به فرمایش مرحوم آقای صدر رسیدیم که در واقع همان مبنای مرحوم شیخ انصاری را در حکومت در واقع می خواهند ایشان مستدل بسازند. اشکالی که در این مبحث مطرح بود این بود که اساسا شما در حکومت می فرمایید که علت تقدیم حاکم بر محکوم این است که عقلا یک اصل موضوعی دارند ظهور مفسِّر را بر مفسَّر مقدم می دارند. آن چیزی را که متکلم به عنوان تفسیر کلام دیگرش قرار داده است، آن را تعیین کننده مراد استعمالی از کلام اولشان می دانند. مشکل ما این بود که اساسا اصاله الظهور بر پایه کاشفیت استوار است. عقلا چرا می گویند که ظهور حجت است و با آن مراد استعمالی کشف می شود چون کاشفیت نوعیه دارد. بحث این است که آیا اینکه شما می گویید با آمدن مفسّر دیگر ظهور محکوم معتبر نیست و حجت نیست، آیا کاشفیت محکوم از بین میرود؟ کاشفیت ظهور محکوم از بین می رود که هیچی. اگر می فرمایید که کاشفیت ظهور محکوم با آمدن حاکم از بین می رود، توضیح فرمایید که وجه آن چیست. چرا کاشفیت نوعیه اش با آمدن مفسّر تغییر می کند؟ اگر می فرمایید که کاشفیتش تغییر نمی کند، با این حال عقلا می گویند که ظهور مفسِّر مقدّم است و برای فهمیدن مراد استعمالی از محکوم، ما باید به ظهور حکم مراجعه کنیم نه به ظهور خود محکوم. وجهش چیست این معنا ندارد. عقلا که در این اصول تعبد ندارند به مناط کاشفیت است و وجهش را باید بیان کنند. این اصل مشکله ای که در اینجا داریم.

ما عرض کردیم که اساسا اینکه یک دلیل به دلیل دیگر ناظر باشد، و در مقام تفسیر دلیل دیگر باشد، این معنایش این نیست که حتما تفسیر به خلاف ظاهر باشد. ممکن است تفسیر موافق ظاهر باشد و ممکن است تفسیر خلاف ظاهر باشد. آن جایی هم که تفسیر، حالا به تعبیر دیگر گاهی اوقات آن جهت مورد نظر ما در واقع را، آن جایی هم که تفسیر به خلاف ظاهر است، گاهی اوقات خلاف ظاهر نسبت به آن جهت خاصی است که ما در نظر داریم. گاهی اوقات خلاف ظاهر نسبت به یک جهت دیگری ممکن است باشد. الزاما حتما خلاف ظاهر نسبت به آن جهت مدلول اصلی دلیل ممکن است نباشد. ممکن است خلاف ظاهر نسبت به یک مدلول فرعی دلیل باشد. حالا مثال هایش را جلسه قبل عرض کردم ولی یک بار تکرار کنیم بد نیست. گاهی اوقات آیه قرآن یک معنای ظاهری دارد. بعضی ها آمده اند یک معنای خلاف ظاهر کرده اند. گفتیم صلّوا یعنی نماز بخوانید. بعضی ها گفته اند که صلوه مراد اطاعت از ائمه معصومین است. صلّوا یعنی کونوا مع الامام علیه السلام. از امام معصوم سؤال می کنند که آیا این مطلب صحیح است که امر به صلوه امر به اطاعت از امام است؟ امام می فرمایند که نه! در واقع اینجا می خواهد که اختلاف خلاف ظاهر را نفی کند. این هم یک جور. یک جور دیگر این که دلیل اول یک ظهوری دارد. این دلیل دوم می خواهد که آن ظهور ابتدایی را بگوید که مراد نیست. اختلاف امتی رحمه. ظاهرش این است که اختلاف و درگیری بین امت رحمت است. سؤال می کند امام علیه السلام می گوید که اختلاف به معنای آمد و شد است نه به معنای درگیری. این خلاف ظاهر دلیل را می خواهد

یک جور سوم این استکه می خواهد در دلیل محکوم تصرف کند، ولی نه در مفاد اصلی اش. یک مفاد فرعی دیگری وجود دارد در واقع در آن مفاد تصرفی شود. حالا آن تصرف هم چه بسا به نحو تصرف حکومتی نباشد. تصرف به نحو ورود باشد. مثالی که می زدیم، مثال لا صلوه لجار المسجد الا فی المسجد بود. ظهور ابتدایی دلیل لا صلوه لجار المسجد الا فی المسجد این است که می خواهد بگوید که نماز همسایه مسجد در غیر مسجد صحیح نیست. این ظهورش با ظهور اطلاقی صلّ منافات دارد. صلّ یعنی همه افراد صلوه صحیح است در هر جایی که می خواهد باشد. حتی صلوه جار المسجد در غیر مسجد هم صحیح است. ولی این ظهور دلیل حاکم این است. ممکن است که ما از این ظهور رفع ید کنیم. از این ظهور که رفع ید کردیم به چه حمل کنیم؟ حمل نمی خواهیم بکنیم که دلیل حاکم نسبت به دلیل محکوم اصلا نمی خواهد دست کاری کند. دلیل حاکم در اینکه می خواهد یک تصرفی نسبت به دلیل محکوم انجام دهد، کالنّص است. ولی می گوییم که ناظر به این حیثیت صحت ممکن است نباشد. ناظر به تساوی افراد صلوه در فضیلت باشد. از صلّ استفاده می شود که همه افراد مساوی هستند. این تساوی افراد در فضیلت، مدلول مستقیم صلّ نیست. مدلول سکوت از ذکر فضیلت افراد است. بنابراین هر چیزی که دال باشد که بعضی از افراد فضیلت نسبت به دیگری دارد، آن یا هر چیزی که دال بر این باشد که یکی از افراد مبغوضیت نسبت به افراد دیگر دارد یعنی در رتبه پایین تری است، آنها بر این مدلول ورود پیدا می کند. یعنی در واقع طبیعت نماز یک مصلحت دارد. بعضی از افراد نماز، یک ویژگی هایی برایش عارض می شود که رتبه نماز را از آن رتبه متوسط بالاتر می برد. نمازی که در مسجد باشد، نمازی که با طهارت باشد با تمأنینه قلب باشد با لباس سفید باشد و سایر ویژگی هایی که در استحباب نماز و در کمال نماز دخالت دارد. بعضی از چیزها نماز را از حد متوسط پایین می آورد. نمازی که در حمام باشد، صلوه جار مسجدی که در غیر مسجد باشد، امثال این جور چیزهایی که کراهت در عبادت را به معنای اقلّ ثوابا معنا می کنند. یعنی از آن حد متوسط می آورد پایین. در واقع این ادله ای که می گوید این نماز از حدش بالاتر می رود یا این فرد از نماز این سنخ خاص از نماز از متوسط مرتبه اش بالاتر می رود یا پایین تر می آید، در واقع سبب می شود که آن حکم عقلایی حکم عرفی هر چه تعبیر می کنید، به اینکه چون شارع سکوت کرده است از ذکر تفاضل بین افراد پس همه افراد در یک رتبه هستند، آن حکم زمین بخورد. نسبت به او ورود پیدا می کند. چون موضوعش سکوت شارع از بیان تفاضل بعضی از افراد است. با آمدن این فرد سکوت شکسته می شود و از بین می رود.

سؤال: دلیل مورود چیست؟

پاسخ: دلیل مورود آن دلیلی که می گوید که آن حکم عقلایی است که اگر وقتی که شارع سکوت کرده باشد از ذکر تفضیل بعضی از افراد نماز از بعضی دیگر، استفاده می شود که همه افراد در فضیلت یکسان هستند. موضوعش سکوت از ذکر فضیلت است و محمولش مساوی بودن افراد در فضیلت است. دلیل دیگر می آید این موضوع را که سکوت از ذکر فضیلت است از بین می برد. دلیل می شود برای اینکه سکوت نکرده است شارع. وقتی شارع سکوت نکرده است دیگر آن دلالت عرفیه وجود ندارد.

سؤال: دلیل وارد ما اگر ظنی السند باشد

پاسخ: از آن جهت بله. آن جهت حکومت پیدا می کند از ظنی الصدور بودن.

سؤال: .. همین مورد را به قبول گرفته اند. ماب گوییم صلّ، یعنی کل الصلوه مقبوله

پاسخ: آن هم باز مهم نیست. من وارد ریزه کاری هایش نمی خواهم بشوم بالاخره یک دلیلی دارد که همه افراد نماز مقبول هستند، آن می گوید که بعضی از افراد مقبول نیستند. اینکه همه افراد نماز مقبول هستند به اعتبار اینکه شارع نسبت به بعضی از افرادش سکوت کرده است و نگفته است که مقبول نیستند. این را روی مقبولیت ببرید یا کمال ببرید روی هر جهتش ببرید.

سؤال:

پاسخ: عیب ندارد اشکال ندارد ولی اینکه، همه افراد صلوه مقبوله هستند مدلول اولیه دلیل که نیست. مدلول اولیه دلیل صحت است. مقبولیت به جهت حکم عقل است. یا حکم عقلا است. که اگر بعضی از افراد نماز مقبول نباشند باید شارع ذکر کند.

صحت چیز مستقیم دلیل است ولو عقلا فهمیده می شود ولی مدلول مستقیم دلیل است یعنی مدلولی نیست که

سؤال:مقبولهٌ صحیحه

پاسخ: صحیح بودن لازمه مأمور به بودن است. ولی ممکن است یک چیزی مأمور به باشد ولی صحیح نباشد. لازمه عقلیه شیء است. مقبولیت لازمه عقلیه شیء نیست. ممکن است نمازی چیز باشد ولی مقبول؛

مقبول یعنی اوج دهنده انسان. یکی می تواند نمازش صحیح باشد ولی اوج نیاورد. صحت نمی تواند از مأمور به بودن جدا شود. لازمه اطلاق دلیل در مورد مأمور به بودن صحت هم هست. ولی لازمه مأمور به بودن مقبولیت نیست.

سؤال:

پاسخ: بحث ما این است که ظهور حاکم، مثالی که من می زنم، ظهور حاکم که این نبود. ظهور حاکم این بود که نماز جار المسجد در مسجد صحیح نیست. بحث این است که ما به دلیل ظهور محکوم در صحت جمیع افراد می توانیم از ظهور حاکم در عدم صحت رفع ید کنیم بگوییم که نماز جار المسجد در غیر مسجد هم صحیح است ولی کمال ندارد. مقبولیت ندارد. حالا ناظر به مرحله نفی الکمال است یا ناظر به نفی المقبولیت است همین جهت اینکه لا صلوه لجار المسجد الا فی المسجد ناظر به نفی المقبولیه باشد خلاف ظاهر است. ناظر به نفی کمال باشد آن هم خلاف ظاهر است. ولی چرا این خلاف ظاهر را ما مرتکب می شویم، به خاطر ظهور محکوم در اینکه همه افرادش صحیح است. چون ظهورش اقوی است از ظهور این دلیل در نفی الصحه.

سؤال: دلیل اقوی چیست؟

پاسخ: دلیلی که گفته است الصلوه صلّو. نماز را گفته است..

سؤال:

پاسخ: باشه ولی فرض این است که ولو به قرینه اینکه در طول زمان آدم ها در خانه هایشان نماز می خواندند و در مسجد نمی خواندند و هیچ به آنها نمی گفتند که اعاده کن ولو به خاطر این جهات سیره متشرعه خارجیه، این منشأ می شد ظهور دلیل محکوم در کفایت صلوه به طور کلی قوی تر شود. بحث من این است که در واقع شما ممکن است مفسر را مفسریتش را حفظ کنید ولی تفسیر، تفسیر خلاف ظاهر نسبت به آن مدلول اصلی نباشد. حاکم نخواهد در محکوم تصرف کند در آن مدلول اصلی محکوم. در یک مدلول فرعی محکوم، مدلولی که به حکم عقل محکوم برایش دلالت می کند به حکم عقلا در آن دلالت می کند در او تصرف کند. پس بنابراین مفسّریت، قوامش به این نیست که حتما مفسّر قوامش به این نیست که حتما مفسّر تصرف کند در محکوم آن هم در مدلول اصلی محکوم. ممکن اصلا تصرف در محکوم نکند تفسری موافق ظاهر باشد که آن یک قسم بود. ممکن است تصرف در محکوم بکند ولی در مدلول اصلی اش تصرف نکند در مدلول دیگرش تصرف کند. حالا از کجا بفهمیم که حاکم ما به چه شکل است این را ظهورات تعیین می کند. یعنی اهم و مهم، اظهر و ظاهر سبب می شود که کیفیت تفسیر را ما روشن کنیم که آیا تفسیر به ظاهر هست یا تفسیر به خلاف ظاهر مدلول اصلی یا به خلاف ظاهر مدلول فرعی. این یک نکته. حالا بحث را دقیقا می بریم روی جایی که ظاهر دلیل حاکم این است که می خواهد محکوم را از ظهور، بگوید ظهور اولیه اش مراد نیست. و می خواهد بگوید که،

اینجا ها مثال هایی که ما زدیم حاکم ظهور ندارد که من می خواهم محکوم را از ظاهرش، ظاهر مدلول اصلی اش برطرف کنم. ولی اگر یک جایی اصلا حاکم گفت که آقا محکوم ظهور دارد ولی این ظهور مراد نیست. مراد استعمالی متکلم ظهور نیست اصلا صریحا این مطلب را می گوید می گوید درست است که محکوم ظهورش این معنا است. ولی این ظهور اراده نشده است. آیا در اینجا هم ما حتما باید اظهر و ظاهر سنجی کنیم؟ یا نه ظهور حاکم در اینکه می خواهد تصرف در ظهور محکوم کند و می خواهد ظهور محکوم را کنار بگذارد، این مقدم است. اگر مقدم است با آن مشکل اصلی بحث ما که کاشفیت مناط اعتبار ظواهر هست چه کار می کنید؟ اینجا بحث این است. حاج آقا می فرمایند که یک تفسیری قائل هستند در باب حاکم. می گویند اگر حاکم بالنصوصیه یا با الظهور می خواهد تفسیر خلاف ظاهر در محکوم کند اینجا ظهور حاکم مقدم است و دیگر به ظهور محکوم توجه نمی شود و بعد یک عبارتی هم اضافه دارند و این هم منافات با این کاشفیت ندارد. و بعضی از مطالبی را اشاره فرموده اند که چون من توضیح بیشتر دهم و ظاهرا مراد ایشان مطلبی هست که من عرض می کنم. ببینید اساسا اینکه ظاهر کاشفیت دارد به چه جهت کاشفیت دارد از مراد استعمالی؟ عرف نگاه کرده است و دیده است که معمولا متکلمین، مراد استعمالی هایشان مطابق با ظواهر الفاظشان است. از صد مورد مثلا نود مورد، نود و پنج مورد، مراد استعمالی هایشان همان ظاهر هست. همین مورد است که بر خلاف معنای ظاهر اراده شده است. پس بنابراین در یک جایی که انسان شک می کند که آیا بر طبق آن نود و پنج مورد است یا بر طبق آن پنج مورد است. اینجا برای انسان ظن حاصل می شود. ظن نوعی حاصل می شود که اینجا هم بر طبق همان نود و پنج مورد است که اصطلاحا می گویند که الظن یلحق الشیء فی الاعم الاغلب. این قاعده وجود دارد. ملاک ظن آوری ملاحظه غلبه افراد است. ولی این ملاک در صورتی هست که اماره ای بر اینکه این مورد خاص از آن موارد پنج مورد هست نباشد. اگر یک اماره ای وجود داشت بگوید که اصلا این مورد ما از آن پنج مورد است. این جا ما ظن نسبت به آن، اصلا ظن ما فعلی نمی شود. ببینید فرمایش حاج آقا در واقع این هست که حاکم و محکوم، این که ما می گوییم که ظهور محکوم اگر اقوی هم از ظهور حاکم باشد با ظهور حاکم مقدم است، در جایی هست که مراد این است، ظهور ذاتی محکوم، اگر اقوی باشد از ظهور ذاتی حاکم، این منشأ عدم تقدیم حاکم بر محکوم نمی شود و الا بالفعل الآن ظهور حاکم فعلیت پیدا می کند. یعنی در واقع در مورد محکوم و حاکم یک مقتضی تحقق ظهور وجود دارد، این مقتضی در باب محکوم به فعلیت نمی رسد. با وجود قرینه ای که می خواهد بگوید که محکوم آن پنج درصد از آن اراده شده است، می گوید که اینجا همین قرینه ولو این قرینه اضعف باشد ذاتا از دلیل محکوم. ولی همین که ناظر به آن دلیل هست توجه دارد که آن دلیل گاهی اوقات نود و پنج درصد مطابق ظاهر است و پنج درصد مخالف ظاهر است می گوید که درست است من همه حرف های شما را قبول دارم ولی من اطلاع ویژه دارم که این مورد از آن موارد خاص است. ولو در واقع انسان ها حالا این جوری من تعبیر کنم، چطور می شود که انسان ها خلاف ظاهر اراده می کنند؟ یک غفلتی یک مصلحت خاصی خب پیدا می شود که سبب می شود که انسان خلاف ظاهر اراده کند دیگر. خب اگر یک دلیلی گفت که این مصلحت اینجا وجود دارد. آن غفلتی که اصلا اصل اصاله الظهور بر پایه اصاله العدم الغفله است. یعنی در واقع اصاله عدم الغفله، اصاله عدم آن مصلحت خاص. من به طور طبیعی باید به گونه ای حرف بزنم که مطابق ظاهر کلامم باشد. چرا گاهی اوقات بر خلاف ظاهر که حرف می زنم یا به خاطر اینکه حواسم نیست خیال می کنم که کلامم وافی به مقصودم هست در حالی که کلامم وافی به مقصودم نبوده است. این یک جور یک موقعی است که نه، یک مصلحتی است غرض در اجمال گویی است. این که یک غرضی بر اجمال گویی متفرع باشد نادر است. غفلت از اینکه کلام من وافی به مقصودم نیست نادر است. ولی اگر یک موردی آمد و گفت که من می دانم که اصلا آن امر نادر تحقق دارد. دیگر با وجود این کسی که آمده است و به من دارد می گوید که آن فرد نادر اینجا اراده شده است که دیگر ظهور منعقد نمی شود. یعنی کاشفیت فعلیت نمی رسد. کاشفیت محکوم، آن کاشفیت نود درصد که می گفتیم، نود و پنج درصد می گفتیم، فعلی نمی شود. اقتضاء الکاشفیت فقط در محکوم است. و الا الآن آن حاکم که به احتمال مثلا هفتاد درصد به ما می گفت که آن نکته ای که سبب می شد که متکلم بر خلاف غالب رفتار کند آن نکته الآن وجود ندارد. آن نکته هایی که سبب می شود انسان حرف خاص بزند. فرض کنید الآن من یک نمونه به شما عرض کنم، متکلم مگر خواب باشد یک حرفی بزند گاهی اوقات حرف هایش مطابق با خواسته هایش نیست دیگر. ما از کجا می گوییم که حرفی که متکلم می خواهد بزند از سر خواب آلودگی نیست؟ اصل عقلایی این است دیگر معمولا آدم ها خواب که نیستند وقتی حرف می زنند خواب نیستند. تصادفا یک آقا سید محمد اخوی ما می گفت که از ... پرسیدم که شما تا به حال شده است که بالای منبر خوابتان ببرد؟ گفت مکرر. خوابم برده است ولی متوجه شدم که رشته کلام از دستم در نرفته است و بیدار شدم دیدم که همان، چون عادت کرده اند گفته هایشان در واقع چیز هست اینها در واقع خواب عمیق نیست ها. اینها

فایل صوتی ناقص است...